

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## تقریرات درس خارج اصول

### حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی نردوی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال دهم - سال تحصیلی ۹۳-۹۲

جلسه ۲۳ - شنبه ۹۲/۹/۲

مثال شرعی بحث اقل و اکثر بین عام و خاص را می‌توان این‌گونه در نظر گرفت که می‌دانیم تکلیف به تیمم تعلق گرفته است اما نمی‌دانیم تیمم با مطلق وجه الارض، مأمور به است یا وجه الارضی که به صورت تراب است؛ به دلیل آنکه مثلاً صعيد در آیه‌ی «فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا»<sup>۱</sup> مردّد بین مطلق وجه الارض یا خصوص تراب است.

کلام مرحوم آخوند را بررسی کردیم و برهان ایشان را در مسئله ناتمام دانستیم. در ادامه به بررسی فرمایشات محقق نائینی رحمته الله می‌پردازیم و برخلاف دوره‌ی سابق بحث اصول که سخنان تعداد بیشتری از محققان اصول را ذکر کردیم، در این دوره به آن سخنان متعرض نمی‌شویم و تقریباً همه‌ی مطالب و کلمات آنها را در ضمن فرمایشات مرحوم آخوند و نائینی دمّج کرده و در ضمن مطالب سابق بیان شده یا بیان خواهیم کرد إن شاء الله.

### فرمایش محقق نائینی رحمته الله در دوران امر بین عام و خاص

مرحوم نائینی از کسانی هستند که جریان برائت را در جزء مقوم یا همان عام و خاص منکر هستند و آن را مجرای قاعده‌ی اشتغال می‌دانند؛ برهان ایشان چنین است<sup>۲</sup>:

۱. المائدة / ۶ و النساء / ۴۳.

۲. اجود التقریرات، ج ۲، ص ۲۹۸:

(الثانية) فيما إذا شك في اعتبار امر خارجي غير مغاير للمأمور به في الوجود و هذا على قسمين (إذ ربما) يكون القيد المحتمل اعتباره من قبيل الأمور المقومة للمأمور به (و أخرى) لا يكون كذلك بل يكون اعتباره على تقديره كاعتبار القيود الخارجية من انه يحتاج إلى مؤنة فائدة

زمانی می‌توان برائت از خاص جاری نمود که امر به خاص، حداقل با دقت منحل گردد؛ یعنی به امر به جنس و امر به فصل تحلیل شود، در حالی که امر به نوع (انسان یا فرس) به امر به جنس و امر به فصل انحلال نمی‌یابد.

**به تعبیر دیگر:** شک در آن است که آیا مولا فرموده است «ایتنی ب حیوان» یا فرموده است «ایتنی بفرس». اگر امر به اتیان فرس به دو چیز منحل گردد، یعنی امر به حیوان و صاهل، می‌توانیم ملتزم شویم امر به حیوان متیقن است و امر به صاهل مشکوک و مجرای برائت است، اما امر به آوردن فرس به دو امر منحل نمی‌گردد؛ زیرا شیئیت شیئی مانند فرس، به صورت و فصل شیء است؛ یعنی به صاهلیت فرس است و جنس که همان ماده است چون دخالت در شیئیت شیء ندارد متعلق طلب واقع نمی‌شود.

و به عبارتی روشن‌تر، از آنجا که جنس، مبهم و بدون تحصیل است، چیزی نیست و حتی به اعتبار ماده نیز قوه و قبول است، پس فرس در مقام طلب، به جنس و صاهل منحل نمی‌شود و اگر فرضاً کسی بتواند صاهل را بدون جنس بیاورد غرض امر محقق شده است، لذا حاجی سبزواری در شرح منظومه و دیگران، فصلی به نام «إن حقيقة النوع فصله الاخير» گشوده‌اند.

بنابراین اگر در جایی امر دائر میان مطلوبیت فرس برای مولا و مطلوبیت حیوان برای مولا واقع شود، در حقیقت امر دائر بین مطلوبیت خصوص فرس یعنی حیوان با فصل صاهلیت از یک سو و مطلوبیت حیوان با فصل مایی از طرف دیگر است؛ زیرا اساساً حیوانیت بدون فصل نمی‌تواند مطلوب باشد؛ به دلیل آنکه تحصلی

---

فی عالمی الثبوت و الإثبات و هذا كما إذا شك في ان المأمور به هل هو عتق مطلق الرقبة أو خصوص المؤمنة منها فان اعتبار قيد الإیمان فی المأمور به محتاج فی عالم الثبوت إلى لحاظ زائد مغاير للحاظ نفس الرقبة و فی عالم الإثبات إلى دليل دال على اعتباره بالخصوص (فان كان من قبيل الأول بحيث كان المحتمل اعتباره من قبيل الفصل بالإضافة إلى الجنس فالحق انه مورد لقاعدة الاشتغال و ذلك فان الأمر المتعلق بالنوع لا ينحل و لو بالدقة إلى الأمر بجنسه و فصله فان شیئیتة الشيء بفصله و صورته لا بجنسه و مادته فالمادة المجردة بما هي يستحيل الطلب بها بل لا بد من اعتبار الفصل معها فإذا شك فی اعتبار فصل مخصوص فيرجع الشك إلى المعتبر فی المأمور به هل هو خصوص فصل معين أو أحد الفصول لا بعينها فيكون من موارد دوران الأمر بين التخيير و التعيين من دون ان يكون هناك جهة متيقنة و قد عرفت فی محله ان القاعدة فی مثله تقتضى الاشتغال و الالتزام بالتعيين دون التخيير (و ان كان) من قبيل الثاني فالتحقيق يقتضى الرجوع فيه إلى البراءة فان القيد المحتمل اعتباره و ان لم يكن مغايراً للمأمور به فی الوجود إلا ان المفروض ان اعتباره محتاج إلى مئونة زائدة ثبوتاً و إثباتاً فی الشك فی تعلق الطلب زائداً على الطلب المتعلق بالمطلق يرجع إلى البراءة حتى العقلية منها بناء على جريانها عند الشك فی الجزئية و ذلك لعدم تمامية البيان بالقياس إلى القيد المحتمل اعتباره فلو لا الإشكال المتقدم فی جريان البراءة العقلية عند الشك فی الجزئية من جهة الارتباطية لقلنا بجريانها فی المقام أيضاً (فما عن) العلامة الأنصاري و المحقق صاحب الكفاية (قدهما) من منعهما عن جريان البراءة فی مطلق دوران الواجب بين المطلق و المقيد (فی غير محله) و الصحيح هو ما ذكرناه من التفصيل.

ندارد و چیزی نیست تا مطلوب قرار گیرد. بنابراین حیوانیت تحت طلب نمی‌رود مگر اینکه همراه فصلی باشد، لذا دوران امر بین عام و خاص در حقیقت به دوران امر میان خاص و عام به همراه فصل مایی رجوع می‌کند و این همان دوران امر بین تعیین و تخییر است؛ زیرا شک وجود دارد که مطلوب، متیقناً فرس است یا اینکه می‌توان هر حیوان دیگری به جای آن آورد، و در دوران امر میان تعیین و تخییر باید احتیاط نمود.

ذیل کلام ایشان در *اجود التقریرات* هم آمده است<sup>۱</sup>: در اینکه چه مواردی از مصادیق دوران امر بین خاص و عام است تا احتیاط لازم باشد یا از نوع دیگری است که برائت در آن جاری می‌شود، حاکم عرف است؛ به این معنا که اگر عرف، امر زائد بر عام را مقومی مانند ناطق و صاهل و ... تشخیص دهد جای احتیاط می‌باشد و إلا جای برائت است.

### نقد و بررسی کلمات محقق نائینی رحمته الله

**اولاً:** مرحوم نائینی به صورت مطلق و بدون هیچ تفصیلی فرمودند در دوران امر میان تعیین و تخییر باید احتیاط نمود، در حالی که در آینده بیان خواهیم کرد که این کلام کلیت ندارد و دوران امر بین تعیین و تخییر دارای انواعی است که در برخی موارد آن قائل به احتیاط هستیم ولی در بعض دیگر به احتیاط قائل نیستیم.

**ثانیاً:** فرمودند جنس ذاتاً مبهم و غیر متحصّل است و شیئیت شیء به صورت آن وابسته است و اگر جنس را که لا بشرط است، به عنوان ماده که بشرط لا است نیز در نظر بگیریم باز چیزی جز قبول محض نیست. در مورد این فرمایش باید گفت اگر مثلاً حیوان را بشرط لا در نظر بگیریم، یعنی حیوان صرف و مجرد، در این حالت از آنجا که چنین ماهیتی نمی‌تواند در خارج محقق شود اساساً تحت طلب قرار نخواهد گرفت؛ به دلیل آنکه در بحث تعلق اوامر به طبایع بیان کردیم طبیعت خارج دیده شده‌ای متعلق امر است که می‌تواند در خارج محقق شود، لذا اگر نتوان اساساً طبیعت را با قیدی در خارج محقق کرد تحت طلب نخواهد رفت و در ما نحن فیه مثلاً حیوان لیسیده و مجرد و بشرط لا، مطلوب قرار نمی‌گیرد.

و اما اگر طبیعت لا بشرط مورد نظر قرار گیرد می‌تواند در ضمن افراد محقق شود؛ مثلاً حیوان می‌تواند در ضمن انسان محقق شود و حتی اینکه گفته شده است حقیقت نوع همان فصل و نوع اخیر است به این

---

۱. همان، ص ۲۹۸:

(ثم لا يخفى) ان التمييز بين القسمين انما هو بالرجوع إلى العرف لكل قيد يوجب تخلفه الخيار في باب المعاملات يكون من القيود الغير المقومة و كل قيد يوجب تخلفه مباينة ما وقع عليه العقد لما هو الموجود خارجا فيوجب البطلان في المعاملة يكون من القيود المقومة و تمام الكلام في محله.

معناست که به نحو اتم و اکمل و با زدودن نقائص، ماده در صورت و جنس در فصل موجود است؛ یعنی مثلاً اگر انسان در سیر تکاملی خود به صورت مثالی برسد و ماده‌ی خود را از دست بدهد، صورت مثالی این انسان که تمام حقیقت انسان است خواص مثبت ماده را دارد و تنها خواص منفی را از دست می‌دهد. لهذا در پاسخ به آقای نائینی می‌گوییم:

اگر فرضاً نظر مولا تعلق بگیرد که درباره‌ی حیوان بما هو حیوان تحقیق شود، چه این حیوان در ضمن موش یا انسان یا فیل و ... باشد، آیا امر به آوردن حیوان نامعقول است؟! خیر، هرچند مکلف مجبور است حیوان را در ضمن فردی بیاورد اما غرض مولا حاصل است و بر فرض محال اگر می‌شد فصل را کنار زد مولا به آوردن حیوان اکتفا می‌کرد. بنابراین در دوران امر میان عام (حیوان) و خاص (انسان، فرس یا ...) مکلف شک دارد که مطلوب مولا حیوان لابشرط است یا مطلوب مولا حیوان بشرط ناطقیت یا صاهلیت و... است، پس یقین دارد جنس (حیوان) مطلوب مولاست ولی در مطلوبیت فصل آن (خاص) شک دارد، در نتیجه مجرای براءت عقلیه و براءت شرعیه خواهد بود. کما اینکه انحلال حکمی نیز جاری است؛ زیرا مکلف نسبت به حیوان که متیقن است نمی‌تواند اجرای براءت کند زیرا قطعاً باید آن را بیاورد، در نتیجه لزوم اتیان حیوان خاص مانند فرس، انسان و ... بدون هیچ معارضی مجرای براءت خواهد بود و این همان انحلال حکمی است.

از آنچه بیان کردیم روشن شد استدلال مرحوم نائینی در لزوم احتیاط در دوران امر میان عام و خاص، تمام نیست و وجود خاص، مجرای براءت است.

### یک مثال و حل مشکل آن

اگر مکلفی شک کند که مولا امر به مطلق اکرام کرده است یا امر به اطعام نموده است، این بحث وجود دارد که آیا در چنین مثالی انحلال رخ می‌دهد یا خیر.

برخی فرموده‌اند حتی اگر در مثل عام و خاص قائل به انحلال شویم، در مثل دوران امر بین وجوب اکرام یا خصوص اطعام، قائل به انحلال حقیقی نخواهیم شد؛ زیرا:

انسان در ذهن، تحلیل به «حیوان» و «ناطق» می‌شود اما اطعام به «اکرام» و «غذا دادن» انحلال نمی‌یابد. به تعبیر دیگر اطعام با تجزیه شدن، دو مفهوم مقوم نخواهد داشت که یکی «اکرام» و دیگری «غذا دادن» باشد، بلکه اطعام به خودی خود مفهومی مستقل است. نهایت آنست که مفهوم اکرام از آن انتزاع می‌شود و انتزاع مفهوم از چیزی غیر از آنست که آن مفهوم، جزء سازنده‌ی متزاع عنه باشد؛ مثلاً مفهوم «امکان» از

وجود فرس انتزاع می‌شود اما جزء سازنده‌ی آن نیست، بلکه مفهوم «ممکن» توسط عقل از حیثیت وجودی فرس انتزاع می‌شود. در ما نحن فیه نیز اکرام جزء سازنده‌ی اطعام نمی‌باشد، بلکه با تحلیل و تعمّل عقلی به دست می‌آید و مابحذاء ندارد، پس نمی‌توان گفت اکرام متیقّن است و غذا دادن مشکوک است، پس مطلق اکرام واجب‌الاتیان است و در اطعام براءت جاری می‌سازیم.

آری، انحلال حکمی مانعی ندارد؛ زیرا مطلق اکرام قطعاً واجب است؛ یا در ضمن اطعام یا غیر اطعام، پس نمی‌توان طبیعت اکرام را مجرای براءت دانست، در نتیجه خصوص اطعام مجرای اصل مؤمن است و معارضی ندارد.

### **نقد و بررسی بیان مذکور**

گاهی مقصود از إطعام، اکرام به غذا دادن است و گاهی مقصود تنها غذا دادن است ولو اکرام محقق نشود. در حالت دوم سخن فوق درست است؛ یعنی اطعام انحلال نمی‌یابد نه حقیقتاً و نه حکماً و این دو امر متباین خواهند بود، اما اگر مراد دوران امر بین مطلق اکرام و اکرام به اطعام باشد، در این حالت حداقل عرفاً اکرام در ضمن اطعام منحلّ به مطلق اکرام و غذا دادن می‌شود و متیقّن آن اصل اکرام است و لزوم إطعام مشکوک خواهد بود و مجرای براءت است و در اجرای براءت شرعی یا عقلیه بیش از این مقدار از انحلال نیاز نداریم و انحلال حکمی و حقیقی رخ می‌دهد.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی